

سرمقاله

رژیم ایران: همسایه خوب ولی «مغرور» آمریکا

در حالی که کل اذهان عمومی جهان بر مسئله ی «حق» رژیم ایران برای تکمیل چرخه سوخت هسته‌ای، به خصوص غنی سازی اورانیوم، متمرکز شده است، و بر این که آیا ایران دومین کشور عضو «محور اهریمنی» خواهد بود که مورد حمله آمریکا قرار گیرد، بورژوازی ایران به طور بی سر و صدا در حال کوشش برای «تکمیل چرخه» روابط خود با سرمایه‌داران آمریکا می‌باشد. در پنجاه سال اخیر رابطه با امپریالیزم آمریکا برای رژیم‌های حاکم در ایران رابطه ی تعیین کننده بین المللی بوده است. با کاهش قدرت امپریالیزم بریتانیا پس از دومین جنگ جهانی امپریالیستی، آمریکا نیروی اصلی امپریالیستی در جهان شد و بر مستعمرات و مناطق نفوذی امپراطوری بریتانیا (و همچنین بر اکثر دیگر مستعمرات دیگر قدرت‌ها، مانند مستعمرات فرانسه در هندوچین) غلبه کرد. این رابطه اثرات خود را بر تداوم و توسعه حکومت شاه، از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا «انقلاب سفید» و تحریکات آخوندها در ۱۳۴۲، و حتی بر مشی انقلاب ۱۳۵۷، گذاشت.

بقیه در صفحه ۸

چشم انداز و سمتگیری سیاسی سوسیالیست های انقلابی ایران

بخشی از متن سخنرانی م. رازی در ششمین کنفرانس اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران -

مرداد ۱۳۸۳

رفقا،

برای بررسی وضعیت سیاسی ایران و تحولاتی که در شرف وقوع است، نقطه شروع ما باید از تحلیل وضعیت اقتصاد جهانی آغاز شود. ترسیم سیاسی و همچنین وظایفی که در مقابلمان است، باید از این ارزیابی استنتاج شود.

در ارتباط با وضعیت کنونی جهانی، مسئله اصلی تحولاتی است که در چند سال گذشته در نظام امپریالیستی، بویژه آمریکا بوجود آمده و این تحولات مشخصاً مرتبط به بحران اقتصادی کشورهای امپریالیستی که از تناوبات افت و خیز و شکوفایی برخوردارند؛ می باشد. کشورهای امپریالیستی پس از یک دوره ای از شکوفایی بدلیل ماهیت نظام سرمایه داری به دوران افت و افول اقتصادی می رسند و در این شرایط با بحرانهای اقتصادی عمیقی روبرو می شوند و همچنین در سطح جهانی بحرانهای سیاسی عمیقی که مرتبط به مبارزات طبقاتی است آغاز می شود.

آمریکا بطور مشخص در سال ۲۰۰۰ با یک بحران عمیق اقتصادی مواجه شد و بازار بورس آمریکا یعنی بازار بورس نازداک و داو جونز در عرض چند هفته بین ۳ تا ۴ تریلیون دلار از ارزش سهام خود را از دست داد. بسیاری از کمپانیها و شرکتهای بزرگ آمریکایی با ورشکستگی روبرو شدند و همچنین بحران عمیق در سطوح مختلف مانند زمین لرزه ای کل جامعه اقتصادی آمریکا را لرزاند. بیکاری برای نخستین بار در آمریکا پس از چند دهه به اوج خود رسید و در دو سال اول حکومت بوش چیزی در حدود ۲ میلیون نفر بیکار شدند، که حداقل در دو دهه گذشته در آمریکا کاملاً بی سابقه بود و از این رو هیأت حاکم سیاستهای نوینی اتخاذ کرد و این را به مورد اجرا قرار داد.

بقیه در صفحه ۲

سخنرانی م. رازی در کنگره کمیته برای بین الملل مارکسیستی

صفحه ۴

انقلاب ونزویلا و انقلاب ایران - م. رازی

صفحه ۶

پیام اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ایران

صفحه ۷

رقابت امپریالیستها عامل بحران اخیر در دارفور سودان - آکسلی و قریشی

صفحه ۱۰

چشم انداز و سمتگیری سیاسی سوسیالیست های انقلابی ایران

بنابراین ما در دوره فعلی در چنین شرایطی هستیم. این دوره ها در تاریخ فراوان نبوده، به عنوان مثال در دوران پس از انقلاب اکتبر (هر چند که این دوران از لحاظ کیفی با سایر دورانها فرق داشت) ولی به هر حال از نقطه نظر جو جهانی و اعتراضات توده ای که علیه نظام امپریالیستی و سیستم سرمایه داری جهانی، ما مشاهده می کنیم که پس از انقلاب اکتبر در سطح جهانی چنین جو و آگاهی بوجود آمد. در طول جنگ ویتنام نیز چنین جو و شرایطی ایجاد شد. امروز هم در دوره آتی ما شاهد یک چنین اعتراضات توده ای در سطح بین المللی علیه نظام امپریالیستی خواهیم بود. ما تظاهرات بسیار وسیعی را در دوران جنگ مشاهده کردیم، در انگلستان ۱/۵ تا ۲ میلیون نفر و در سطح جهانی چندین میلیون نفر معترض به جنگ بوده و آن زمانی بود که هنوز کشف نشده بود که صدام اصولاً مواد شیمیایی و وسایل اتمی و غیره در اختیار ندارد. بخصوص در منطقه و بالاخص در کشورهای نظیر افغانستان، عراق و ایران تأثیرات این تغییر سیاست را در دوره آتی مشاهده خواهیم کرد و نیز تحولاتی رخ خواهد داد که با دوره گذشته متفاوت خواهد بود و این تحولات هم نقداً شکل گرفته است.

در داخل ایران بلافاصله پس از اشغال نظامی عراق شاهد آن بودیم که گرایش به اصطلاح اقتدارگرا یک چرخش ۱۸۰ درجه ای در عرض چندین هفته انجام داد و آقای رفسنجانی در مجله راهبرد که تا چند هفته پیش به اصطلاح شعارهای ضدامپریالیستی می داد، بلافاصله در یک مصاحبه طولانی اعلام کرد که اصولاً هیچ اختلافی با امپریالیزم آمریکا ندارند و اگر رفراندمی در ایران صورت گیرد؛ و مردم تأیید کنند که ارتباطات با آمریکا باید نزدیک شود، آنها ایرادی نمی بینند. پس از این هیأت حاکم یک سلسله اقدامات انجام داد و آن هم براین اساس بود که در واقع گرایشی که در قدرت بود یعنی گرایش اقتدارگرا، گرایش اصلاح طلب را کنار گذاشت و خود مستقیماً با کشورهای امپریالیستی بخصوص آمریکا ارتباط گرفت و نشان داد که اگر قرار است که تحولی از نقطه نظر دخالتهای کشور آمریکا در ایران باید بوجود آید اینها هستند که این کار را می توانند انجام دهند نه اصلاح طلبان!

مسائل مجلس را مشاهده کردیم که اصلاح طلبان را عملاً از مجلس کنار گذاشتند بدون اینکه اصولاً هیچ کسی در بین توده ها در دفاع از آنها بلند شود و آنها کاملاً منزوی شدند و کنار رفتند و شخصیتی مثل حسن روحانی که از نزدیکان خود خامنه ای و نزدیکان جناح

سیاستهایی نظیر حفظ منافع امپریالیسم آمریکا در سطح جهانی از طریق دخالتهای نظامی و سیاستهای یونی لاترلیسم (یعنی یک قطبی گرایی) به مسائل جهانی و تحلیل های مختلفی که سالهای قبل پس از فروپاشی شوروی، توسط تنوریسینها در آمریکا و حتی بطور رسمی از طرف دولتشان اتخاذ شده بود، اکنون زمان اجرای آن فرا رسیده بود، با توجه به بحرانی که در مقابلشان قرار داشت.

این سیاستها مرتبط به این بود که با تقویت نیروی نظامی و بودجه های نظامی آمریکا آنها هر صدایی را در سطح جهانی بتوانند خفه کرده و شرایطی را هموار نمایند که اقتصاد آمریکا دچار بحران نگردد و در واقع تمام منافع جهان در خدمت منافع امپریالیسم آمریکا قرار گیرد.

و این سیاستها پس از واقعه ۱۱ سپتامبر و حمله ای که به آمریکا توسط گروه های تروریستی شد شرایطی را ایجاد کرد که این وضعیت بتواند تحقق پیدا کند. به هر حال ۱۱ سپتامبر فرصت خیلی مناسبی بود، برای امپریالیزم آمریکا آن یک پدیده آسمانی بود و امپریالیزم سیاستهای تدوین شده خود را که از قبل تدارک آن را دیده بودند، به مورد اجرا قرار داد. پس از ۱۱ سپتامبر ما شاهد اشغال افغانستان بودیم و پس از آن هم بلافاصله به دلایل واهی و بی اساس تدارک اشغال عراق ریخته شد و به مورد اجرا قرار گرفت.

تا اینجا سیاستهای امپریالیست کاملاً طبق برنامه و طراحی های بخشی از هیأت حاکم آمریکا، با موفقیت به مورد اجرا قرار گرفت. ولی همانطور که ما در تاریخ هم مشاهده کرده ایم، همواره یک فاکتور دیگر هم در این معادله وجود دارد که قابل کنترل امپریالیزم نیست. این عامل، توده های خیلی وسیع مردم جهان هست که تحت این شرایط به آگاهی های مشخصی رسیده و اعتراضات و قیام هایی علیه این اجحافات را سازمان می دهند. در واقع سیاستهای آمریکا عواقب سیاسی مخربی علیه خود آنها هم خواهد داشت.

داخل ایران یک سلسله روزه ها ایجاد کنند، از سرکوبهای شدید باید کاسته شود، اتحادیه های کارگری ایجاد خواهند کرد. البته یک سال پیش قرار بود اتحادیه های ایجاد کنند ولی این دعوا و آشتی های پشت پرده صرفاً برای گرفتن امتیازات بیشتر و غیره بوده و این پروسه را موقتاً به تعویق انداخته است. ولی این روند در نهایت صورت خواهد گرفت.

آمریکا و کشورهای دیگر اروپایی هم قصد اشغال ایران و حمله نظامی به ایران را ندارند. بحثهای که در ایران تا بحال دامن زده شده کاملاً ناصحیح است و این، توهم را نسبت به امپریالیسم افزایش می دهد و از مبارزه کارگران و مردم خواهد کاست. این بحثهای انحرافی به این مفهوم است که لازم نیست که کسی کاری در ایران انجام دهد، چون آمریکا خواهد آمد و مردم را از شر دولت نجات خواهد داد! در صورتیکه چنین اتفاقی نخواهد افتاد و آمریکایی ها وارد معامله و وارد ارتباطات نزدیک با رژیم شده اند و رژیم را به سوی گرفتن یک چهره یکپارچه کاملاً سرمایه داری هل داده و فشار می آورند که رژیم برای حفظ موقعیتش اختلافاتش را کنار بگذارد.

بنابراین یک چنین تحلیلی را می توان به وضعیت طبقه کارگر در داخل ایران مرتبط کرد. وضعیت طبقه کارگر کمکان وضعیت نامساعدی است. ولی این را باید ذکر کرد که در چند ماه گذشته یک سلسله تغییر و تحولاتی که ناشی از این وضعیت جهانی است در داخل طبقه کارگر هم رخ داده و مهمترین آن اول ماه می امسال بود. ما دیدیم گرایشی مستقل از دولت و مستقل از اصلاح طلبان و مستقل از گرایشهای لیبرال و ناسیونالیسم مانند نهضت آزادی و غیره تجمع خود را سازمان دادند و در چند شهر مختلف تظاهرات اول ماه می را سازمان دادند و در یکی از این شهرها یعنی سقز حتی چند نفر دستگیر شدند.

با وجود اینکه سقز جای دورافتاده ای است و اصولاً رژیم ایران در جاهای خارج از پایتخت و شهرهای بزرگ اختناق بیشتری اعمال می کند؛ و با وجود اینکه در شهر دور افتاده سقز بسیار راحت تر می توانستند کارگران را سربه نیست کنند، در حالی که حتی در مقابل قاضی دادگاه مقاومت صورت گرفت و برخوردهای شدید و تعرضی از سوی دستگیر شدگان صورت گرفت با وصف این دستگیر شدگان بعد از چند هفته آزاد شدند.

اقتدارگرا است، نماینده غیررسمی ایران در ارتباطات بین المللی گردیده است. او شخصی بود که آقای شیراک را ملاقات کرده و شخصی بود که معاهدات پروتکل اتمی خلع سلاح را امضا کرده و تعهد کرده که این تدارکات اتمی در ایران دیده نخواهد شد و همینطور ایشان شخصی هستند که در ارتباط نزدیک است با کشورهای امپریالیستی بویژه خود آمریکا در خصوص مذاکره در جهت حل بحران افغانستان و عراق قرار گرفت.

هم در عراق از نقطه نظر دخالت شیعیان و هم در افغانستان یک سلسله اعمال نفوذهایی می خواهند انجام دهند که دخالت آمریکا را در این کشورها هموار کند. به هر حال پس از این وقایع ما در ایران شاهد این تغییر و تحولات بودیم و این تغییر و تحولات مسلماً افت و خیزهایی دارد یعنی دعوایی اینجا و آنجا بین دول غربی و ایران بیرون خواهد زد و لج بازیهایی صورت می گیرد منتهی اینها مسائل مهمی نیستند و روند اصلی آن گرایش به سمت بازسازی روابط با امپریالیسم براساس دو محور است.

۱- تثبیت شدن یک دولت یک پارچه مرکزی بورژوازی که کاملاً به امپریالیسم وابسته است. مانند دوران شاه. این جناح بندی ها، این اختلافات و غیره به زودی کنار گذاشته خواهد شد. و هم اکنون هم می بینیم که در ماه های گذشته هیچ صحبتی از اصلاح طلبان و تحصن آنها و اعتراضاتشان نیست و تو گویی که اصلاً اصلاح طلبی وجود نداشته است!

۲- از طرف دیگر هم کشورهای امپریالیستی و آمریکا هم در واقع این تغییرات را پذیرفته و خیلی ها در نشریات بین المللی مثلاً در روزنامه تایمز مالی انگلیس؛ حسن روحانی را به عنوان مشعل دار رفرم معرفی کردند، کسی که تا چند هفته قبل اقتدارگرا بود. اینها هم این داستان را پذیرفته که باید با این جناح شروع به معامله و ارتباط گیری کرد.

بنابراین در دوره آتی به دلیل این تحولات بین المللی یک سلسله تحولات در داخل ایران هم رخ خواهد داد و این تحولات به این مفهوم است که برای نخستین بار در این دوره ۲۵ ساله ما شاهد یک دولت کاملاً یکپارچه سرمایه داری مرتبط به امپریالیسم خواهیم بود. طبقه کارگر و تضاد کار و سرمایه خیلی عمده تر و مشخص تر ظاهر می گردد. بدلیل ارتباط نزدیک با امپریالیسم اینها باید در

نفوذی در طبقه کارگر ندارند. مسئله اول ماه می نشان داد که اینها به عنوان یکسری عوامل از خارج آمده و یا «کره مریخی» مانند حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر می آیند و کاملاً منزوی می شوند.

گرایشهای دیگر هم اصولاً وجود خارجی ندارند و آلترناتیوی هم که اینها ارائه می دهند هیچ ارتباطی به آلترناتیو انقلابی و هیچ ارتباطی به تدارک به قدرت رساندن طبقه کارگر ندارد. اینها می خواهند از بالا حزب و تشکیلات خود ساخته خود را اعمال کنند و آن هم مشخصاً معلوم نیست که پس از به قدرت رسیدن قصد انجام دادن چه کارهایی را دارند و چه ارتباطاتی با گرایشات راست و سلطنت طلب و گرایشات امپریالیستی دارند. این گرایشات یا تکیه تکیه شده و کنار می روند و یا در مجموع به طرف راست می روند. در نتیجه این خلاء در درون طبقه کارگر وجود دارد. ما به عنوان یک نیروی کوچک انقلابی، همراه با گرایش های کارگری همسو و با ارتباطات بین المللی می توانیم این خلاء را پر کنیم. ما و متحدانمان این آلترناتیو را می توانیم در دوره آتی به مرحله اجرا در آوریم.

سخنرانی م. رازی در

کنگره* کمیته برای بین الملل مارکسیستی

من دروهای رفیقانه ی، رفقایمان در ایران را ابلاغ می دارم، بخصوص رفقای جوان و کارگران ما که با نظام سرمایه داری ایران حدود ۲۵ سال مبارزه کرده اند. ما با دیدگاه رفیق آئن وود در مورد «چشم انداز ۲۰۰۴» کاملاً موافقیم. چیزی که ما امروز شاهد آن هستیم، بحران عمیق اقتصادی نظام سرمایه داری است. بقول کارل مارکس، نظام سرمایه داری بورژوازی باعث رشد نیروهای تولید می شود، اما همزمان نظام سرمایه داری گورکن های خود را خلق می کند.

* کنگره با ۲۸۰ تن از نمایندگان و ناظران بیش از ۲۶ کشور در تابستان ۲۰۰۴ در اسپانیا برگزار شد. هیئت نمایندگی فعالان سوسیالیست انقلابی از کشورهای زیر شرکت داشتند: ایران؛ پاکستان؛ سیرالانکا؛ مکزیک؛ ونزوئلا؛ آرژانتین؛ اسرائیل؛ ایرلند؛ اسپانیا، ایتالیا، بریتانیا؛ فرانسه؛ اتریش؛ بلژیک؛ آلمان؛ دانمارک؛ سوئد؛ لهستان؛ کورواسیا؛ صربستان؛ مسدومیا؛ روسیه؛ یونان؛ آمریکا و کانادا؛ کوبا.

اگر چنین اتفاقی یکسال پیش صورت می گرفت به احتمال قوی آنها را اعدام کرده بودند. البته این فعالان کارگری دادگاهی خواهند شد و فشارها و غیره بر آنها اعمال می گردد (و وظیفه تمام نیروهای انقلابی دفاع راسخ از آنهاست). ولی به هر حال آنها آزاد گشتند و این خود نشان دهنده تحولات مهمی است که در ایران در حال رخ دادن است. و مرتبط با این وضعیت بین المللی فاز نوینی آغاز شده است. همین است که تأثیرات خود را در منطقه گذاشته و محققاً در درون طبقه کارگر ایران بدلیل تحولات در درون رژیم و جهت گیری آن به طرف غرب مبارزات و احساسات ضدسرمایه داری و ضدامپریالیستی در دوره بعدی هم زمان با هم تقویت می گردد.

همچنین با مشاهده این اشغال ها و سرکوب ها، وقایع افغانستان و وقایع عراق با ذره بین از طرف طبقه کارگر و زحمتکشان دنبال خواهد شد و می بینند که چه مصائبی اشغال آمریکا به بار خواهد آورد و می بینند که این بحران نه تنها حل نشده بلکه عمیق تر شده است. کارگران متوجه خواهند شد که این راه حل این مسائل نیست. راه حل این نیست که خود را به یک نیروی خارجی و یا یک نیروی دولتی که وابسته به این نیروی خارجی است متوصل کنند.

از این نقطه نظر؛ فعالیت های گرایشهای مستقل کارگری (مستقل از دولت و مستقل از احزاب موجود) با ایجاد اتحادیه های کارگری تشدید می یابند. در نتیجه ما بعنوان یک نیروی سوسیالیست انقلابی و یک نیروی کمونیستی باید از هم اکنون تدارک ایجاد یک آلترناتیو و یک بدیل انقلابی را در میان کارگران و در میان مردم ایجاد کنیم و این مسئله بسیار مهم و حیاتی است. اگر چنین نگرردد و اگر ما نتوانیم در این دخالتگری ها و در دادن یک آلترناتیو توفیق پیدا کنیم، آنچه که اتفاق می افتد این است که این گرایشات، این گرایشات رادیکالی که در حال شکل گیری هستند در درون طبقه کارگر به انحراف کشیده خواهند شد و یا تسلیم سیاستهای رژیم از طریق (آی ال او) و جریاناتی از این قبیل خواهند شد و یا اینکه به کناری پرتاب خواهند گردید و یا بطرف گرایشهای خرده بورژوازی و گرایشات مختلف سندیکالیستی و گرایشات مختلف رفرمیستی کارگری که در چهارچوب نظام سرمایه داری می خواهند فعالیتشان را انجام دهند؛ کشیده خواهند شد.

به نظر من امروز هیچ آلترناتیو انقلابی در درون طبقه کارگر وجود ندارد، احزاب و گرایشاتی که در خارج از کشور هستند کوچکترین

دلیل اعتراض به اخراج ها مورد حمله قرار گرفته و ۴ تن کشته شدند. با وصف این سرکوب ها طبقه کارگر یک سلسله روش نوینی برای مبارزه دست یافتند. در چند سال گذشته در هر اعتصاب و اعتراض کارگری، سه گرایش فکری ظاهر می شوند. گرایش اول، گرایشی است که از در مماشات با جمهوری اسلامی برآمده و کوشش می کند که با رژیم از در همکاری درآید (خانه کارگر). گرایش دوم گرایشی است که در چارچوب اصلاح طلبی فعالیت کرده و کوشش می کند تا وضعیت را آرام نگه دارد. گرایش سوم گرایشی است که گرچه از تعداد زیادی برخوردار نیست اما مطالبات نظیر کنترل کارگری را طرح کرده است. این کارگران به مدیران و نمایندگان دولت می گویند که اگر کارخانه سودآور نیست آن را به خود ما واگذار کنید. کارگران معتقد به این گرایشات در مراسم اول ماه مه امسال شرکت داشتند.

سه نوع تظاهرات و تجمع در اول ماه مه صورت گرفت: اولین تظاهرات توسط خانه کارگر ترتیب داده شد؛ دوم، تجمعاتی توسط گرایشات رفورمیستی سازماندهی شدند؛ سوم، تجمعاتی صورت گرفت که توسط بخش رادیکال جنبش کارگری جاده مخصوص کرج و هم چنین در چند شهر دیگر تظاهراتی در اول ماه مه مستقل از دولت صورت گرفت. مطالبات مرکزی این بخش علیه سرمایه داری بود. در تجمع جاده مخصوص کرج قطعنامه ای گزارنده شد با مطالبات انتقالی و رادیکال. (این قطعنامه در این کنگره توزیع شد). در این تجمع برای نخستین بار رفقای جوان ما در جهت پیوند با کارگران رادیکال شرکت کردند.

فعالیت های آتی ما در سه سطح صورت می گیرد، در وهله اول دخالتگری در تشکل های مستقل کارگری که امکان تشکیل آن در آتیه خواهد بود حتی اگر این تجمع کارگری توسط سازمان بین المللی کار صورت بگیرد به شرط این که توده های وسیع کارگری در آن شرکت کنند، ما نیز با حفظ مطالبات و اهداف خود در آن دخالت خواهیم کرد. دومین تدارک ما دخالت در تشکیل کمیته های کارگری خواهد بود. سومین بخش از دخالتگری تشکیل هسته های کارگری -سوسیالیستی بر محور برنامه خاص خودمان خواهد بود.

برخلاف بسیاری از سازمان های استالینیستی و سانتریستی که احزاب خود را جدا از طبقه کارگر در خارج از کشور ایجاد می کنند،

بعد از اشغال افغانستان و عراق، ما شاهد حضور صدها هزار گورکنان سرمایه داری هستیم. ما در آینده نزدیک شاهد موج رادیکالیزه شدن جوانان در جهان و بخصوص در خاورمیانه خواهیم بود. این وضعیت کنونی در گذشته هم چندین بار پیش آمده است. بعد از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و بعد از جنگ ویتنام حدود سه دهه پیش و حالا، ما ناظر وجود جوی مشابه ای می باشیم. اشغال عراق و افغانستان تأثیر عمیقی بر وضعیت سیاسی ایران گذاشته است. بورژوازی ایران که در گذشته به دو گرایش تقسیم شده بود: رفورمیست ها و بنیادگرایان. اما امروز شکل ظاهری آن تغییر کرده است. بنیادگرایان که به اصطلاح دارای گرایش ضد امپریالیستی بودند و می کوشیدند تا شعارهای ضد امپریالیستی دهند، بعد از اشغال عراق، تسلیم امپریالیزم جهانی شدند.

گرایش رفورمیستی که در گذشته رابطه نزدیکی با کشورهای اروپایی داشت، عملاً کنار گذاشته شده است. چند ساعت پیش، من مقاله ای در یکی روزنامه های ایران در باره رابطه ایران و عراق خواندم؛ خیلی طنزآمیز بود. نوشته بود که وزیر خارجه ایران (به اصطلاح نماینده بنیادگرایان) با نماینده دولت عراق برای اولین بار ملاقات کرده و ۱۰ میلیون دلار کمک بلاعوض و ۲۰۰ میلیون دلار اعتبار به دولت عراق هدیه داده است. طنز آن در اینجا است که بیشتر نمایندگان دولت عراق در حال حاضر مأمور «سیا»ی آمریکا می باشند. این دولت به اصطلاح ضد امپریالیستی بنیادگرایان ایران جوی را بوجود آورده تا بتواند به دولت های غربی نزدیک شود و این امر در آینده نزدیک تأثیر عمیقی بر جنبش کارگری ایران خواهد گذاشت.

اگر چه طبقه کارگر در گذشته به شکلی نسبت به گرایش های موجود توهم داشت، اکنون برای اولین بار اتحاد این گرایشات را درون رژیم در پیوندی نزدیک با امپریالیزم می بیند که دوران شاه را تداعی می کند. در ایران برنامه تأسیس دفتر سازمان بین المللی کار به منظور ایجاد اتحادیه های کارگری طرفدار غرب، در دستور کار است. از این طریق بورژوازی ایران با کمک بورژوازی ۱۵ کشور اروپایی و علاوه بر آن حالا هم با کمک امپریالیزم آمریکا آماده جلوگیری از انقلاب آینده ایران می شود. باید بگویم که وضعیت طبقه کارگر در ۲۵ سال گذشته اختناق آمیز بوده و کارگران سرکوب و کشته شده اند تنها به دلیل اعتراض به حداقل دستمزدها و حقوق عقب افتاده اشان. چند ماه پیش در خاطون آباد، کارگران به

رشد کنند. ما شاهد حضور صدها هزار انسان در صحنه عمل هستیم که می‌خواهند به دستاوردهائی دست یابند که دولت بورژوایی قادر به دستیابی به آنها نیست.

توده‌ها خواهان دستیابی به مطالبات دموکراتیکی مانند مسأله ارضی، آزادی و سایر اشکال مطالبات دموکراتیک هستند که دولت بورژوایی قادر به برآورده کردن آنها نیست. آنها هم چنین برای مطالبات سوسیالیستی مثل کنترل کارگری، برنامه اقتصادی و مدیریت کارگری در جامعه مبارزه می‌کنند. در ونزولا تا آنجائی که به توده‌ها مربوط می‌شود، پیشرفت وجود داشته اما مسلماً به خاطر کمبود وجود رهبری، تمام مطالبات توده‌ها به طرف یک نفر به نام "شوز" جهت‌گیری شده است. به عبارت دیگر توده‌ها از شوز به خاطر اینکه شخص شوز یا اینکه او از چه دفاع می‌کند، نیست که از او حمایت می‌کنند. بلکه به خاطر این است که او مطالبات آنها را بازتاب می‌دهد.

رفیق آلن وود، شرح صحیحی از شوز داد، وقتی گفت که شوز یک دموکرات صادق است. من با این نظر موافقم. شوز دموکرات صادقی است که عملاً در این مقطع، مطالبات توده‌های مردم را بازتاب می‌دهد. اما آنچه که در این مقطع از دخالت‌مان، ما می‌باید برای توده‌ها توضیح دهیم، این است که ژنرال‌های پشت سر شوز نه دموکرات هستند و نه صادق. اگر چه در حال حاضر خیلی از این ژنرال‌ها، با وسائل نظامی پیشرفته که در اختیار دارند، از شوز حمایت می‌کنند اما تجربه تاریخی نشان داده که همه آنها در یک موقعیت خاص، می‌توانند ۱۸۰ درجه تغییر جهت دهند. در نتیجه ما در تبلیغات و کار اجتماعی مان می‌باید درباره این موضوع مرکزی صحبت کنیم. و آن این است که ما باید برای توده‌ها ماهیت هیئت دولت را روشن کنیم. زیرا این ژنرال‌ها و ارتش بخش مهمی از دولت شوز را تشکیل می‌دهند و دولت تنها به شخص شوز ختم نمی‌شود.

رفیقی که پیش از من صحبت کرد، گفت که بعد از ۱۵ اوت سه راه پیش روی شوز باز است. ما همه امیدوار بودیم که او از راه سوم حرف بزند، چون راه سوم در مورد ملی کردن و دادن قدرت به دست طبقه کارگر بود. تجربه در این مقطع نشان داده

ما بر این اعتقادیم که در پایه‌های کارگری همراه با آنها در مبارزات روزمره اشان شرکت کنیم.

هم چنین ما اعتقاد بر انترناسیونالیسم داریم و در صدد ایجاد یک مرکز قوی سوسیالیستی همراه با سایر رفقای سوسیالیست انقلابی در منطقه بر آمدیم و این هم باید در ارتباط تنگاتنگ با تشکیل یک بین الملل انقلابی صورت گیرد. همانطور که آلن وود در جمع بندی خود به آن اشاره کرد دلیل گردهمایی ما برای ایجاد یک سازمان بین المللی در راستای انقلاب سوسیالیستی جهانی است.

همانطور که مارکس اشاره کرد امروز میلیون‌ها گورکن در جوامع بین المللی وجود دارد اما مسأله ما سازماندهی گورکنانی است که امپریالیسم را برای همیشه دفن کنند.

۱ اوت ۲۰۰۴

۱۲ مرداد ۱۳۸۳

انقلاب ونزولا و انقلاب ایران

متن سخنرانی م. رازی در کنگره «کمیته برای بین الملل مارکسیستی» در مورد انقلاب ونزولا

رفقا،

انقلاب ونزولا برای ما در ایران فوق العاده پر اهمیت است و ما آنچه که در حال اتفاق افتادن است را از نزدیک دنبال می‌کنیم. تا آنجائی که به حضور و دخالت توده‌ها در انقلاب، وضعیت انقلابی در این دوران، ماهیت بورژوازی و فعالیت‌های درون مبارزات طبقاتی برمی‌گردد، شباهت‌هایی بین انقلابات ما وجود دارد.

من همچنین معتقدم که ما در ونزولا در وضعیت انقلابی قرار داریم. تشریح وضعیت انقلابی در این دوران به توضیح کارل مارکس برمی‌گردد که گفت، وقتی نیروهای تولید به دلیل تضاد با مناسبات تولیدی بورژوایی دیگر نمی‌توانند بیش از این

پیام اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ایران

به کنگره کمیته برای بین الملل مارکسیستی

درودهای بی کران ما را از سرزمینی پذیرا باشید که اینک در
حیض سیاه تاریخ خویش هر لحظه بیش از پیش بر گلو
فشار چنگال ارتجاع را حس می کند.
رفقا!

دردی مشترک ما را ناگزیر به هم پیوند می زند. درمان نیز
یکی است چرا که بر دست و پای جهان ما، امپریالیزم زنجیری
است از بی شمار حلقه ها ی بهم پیوسته ی سرمایه داری
وطني.

از این رو است که در باور ما راهی را تنها یک انتخاب است :
انقلاب سرخ جهانی .
رفقا!

در اندیشه ی سوسیالیستهای جوان سرزمین ما شعله ی آموزه
های مارکسیسم زبانه می کشد تا بسوزاند ریشه ی آنچه را که
نه تنها خاتمان ما را برسرمان آوار ساخته که در اوراق تاریخ
بشریت، به فقر و فلاکت میلیاردها انسان در زمانهای دگر
و مکانهایی دگر نیز منجر گشته است.
رفقا!

ما بر این اعتقادیم که برای گسستن زنجیر استثمار، ضرورت
امروز جنبش، اتحاد سوسیالیستها در یک بین الملل، با حضور
پیشتازان انقلابی از سراسر نقاط جهان می باشد. در راه تحقق
این اتحاد ما صمیمانه دست شما را می فشاریم.

سرنگون باد امپریالیزم جهانی
زنده باد انقلاب سوسیالیستی جهانی

۱۱ مرداد ۱۳۸۳

است این کار امکان پذیر نیست، مگر اینکه توده ها مسلح شده
و امکان خلع سلاح کردن ارتش بوجود آید. نقش ارتش در این
مرحله بسیار حائز اهمیت است، چون رده های پایین آن در این
انقلاب شرکت دارند.

آنچه که مارکس و انگلس پیش از هر چیز دیگر به ما می
آموزند، این است که برای ورود به مرحله انقلاب و برای
اینکه در مرحله انقلابی پیروز شویم باید دولت سرمایه داری
سرنگون کرده و دولت تازه کارگری را مستقر نمائیم. این در
واقع تفاوتی بسیار حیاتی بین سازمان های انقلابی با سازمان
های خرده بورژوازی است.

من با تحلیل های رفیق جوردی و رفیق ریگاردو بر روی
مسأله فعالیت و دخالت رفقا در درون جنبش کاملاً موافقم. البته
تفاوت بسیار فاحشی بین فعالیت ما و فرقه گرایانی که در خانه
های خود مخفی شده و می ترسند در این انقلاب شرکت کنند،
وجود دارد. در حقیقت حضور و دخالت ما در امور روزانه در
مورد انتخابات ۱۵ اوت جهت شکست جناح راست، بسیار
اهمیت دارد. این مسأله در زمینه تربیت کادرها حائز اهمیت
حیاتی جهت ساختن حزب پیشتاز انقلابی کادرهای انقلابی است
و این کار را با نشستن در خانه و انتقاد کردن از شوز و ارگان
های دولتی نمی شود انجام داد.

این تجربه ای است که ما از انقلاب ایران آموخته و می خواهیم
آنها به انقلاب ونزولا انتقال دهیم.

۳ اوت ۲۰۰۴

۱۳ مرداد ۱۳۸۳

اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران

BM Kargar, London WC1N 3XX, UK

<http://www.kargar.org/>

Editor@kargar.org

رژیم ایران: همسایه خوب ولی «مغرور» آمریکا

رسیده اند که تجاوز و زورگویی نه تنها بی نتیجه مانده، بلکه برعکس، منافع آنها را تهدید می‌کند."

البته مسئله خودداری آمریکا از "تجاوز و زورگویی" صرفاً واژه‌هایی برای بازگویی و آرایش منافع مادی بورژوازی ایران، به خصوص امتیازاتی که خواهان حفظشان بوده، است. و رژیم همچنین نیاز به فرمولی دارد که با آن بهبود روابط را بتواند به خورد پایه‌های اجتماعی (هر چه کاهش یافته خود) دهد. امتیازات جدیدی که بورژوازی دنبالش بوده، مانند عضویت در «سازمان تجارت جهانی»، به طور مرتب از طرف آمریکا و تو شده است. در مه ۲۰۰۳ رژیم ایران از ایالات متحده تقاضا کرد که مذاکراتی در مورد تسلیحات هسته‌ای و تروریسم داشته باشد. ولی جناح «بازها»ی حکومت جورج بوش آن را و تو کرد (تایمز مالی، ۱۷ مارس ۲۰۰۴). این صرفاً نشانگر آن است که امپریالیزم آمریکا هنوز خواهان امتیازات بیشتری در مذاکرات پشت صحنه می‌باشد.

ولی این کوشش‌های رژیم بی‌حاصل نیز نمانده‌اند و دست آوردهای غیر مستقیمی داشته‌اند. در سال ۲۰۰۰، بانک جهانی پس از وقفه‌ای هفت ساله، شروع به قرض دادن به رژیم ایران کرد و در حال حاضر در کل ۲۸۴۹ میلیون دلار به رژیم وام داده است (سایت بانک جهانی، ۲۵ اکتبر ۲۰۰۴). بنا بر بانک جهانی فعالیت‌های آن کمک کرده تا از "تلاشهای ایران برای ایجاد اصلاحات پشتیبانی شود!" در ایران در حال حاضر انواع متعددی از نهادهای سازمان ملل به رژیم کمک می‌کنند تا بتواند "تعهدات بین‌المللی خود را برآورده کند"، منجمله "مبارزه بر علیه تروریسم"، بازگرداندن پناهندگان افغانی و همانند آن. هدف اصلی، ولی، تحکیم رژیم و خاموش کردن جنبش توده‌ای، به خصوص جنبش کارگری، می‌باشد. در این مورد فعالیت‌های «سازمان بین‌المللی کار» نیز کمک‌های بسیاری انجام داده است.

منجلاّب «قضایی» دادگاه فعالین کارگری تظاهرات اول ماه مه سقز، بحرانی که ساخته و پرداخته خود رژیم بوده است، باری دیگر نشانگر بارز رژیمی است که راه پسی ندارد. و برای عبور به پیش نیاز به سرمایه‌گذاری کلان و کمک به

رژیم «جمهوری اسلامی ایران»، بخوانید دیکتاتوری اسلامی- نظامی سرمایه‌داران ایران، تنها شکلی از دیکتاتوری بورژوازی بود که می‌توانست حاکمیت سرمایه را پس از اضمحلال فرم سلطنتی-نظامی حکومت در ایران نجات دهد و به آن تداوم بخشد. سران آن از همان اول روابط پشت پرده خود را با امپریالیزم آمریکا - به خصوص با حزب جمهوری خواهان و راستترین جناح‌های بورژوازی آمریکا - برقرار کرده بودند. با وجود تمام شعارها و اظهاراتی که هر دو طرف برای اذهان عمومی عنوان می‌کردند، از زمان قبل از بر سر کار آمدن «رونالد ریگان» با هم همکاری‌های مهمی داشته‌اند؛ و پس از فروپاشی اتحاد شوروی، و به خصوص پس از حملات آمریکا به افغانستان و عراق، رژیم به اصطلاح «ضد امپریالیست» تصمیم گرفت که روابطش را با همسایه جدید در شرق و غرب بهبود بخشد. با مصاحبه رفسنجانی در «راهبرد» (پس از اشغال افغانستان) این مسیر به طور علنی عنوان شد و کمابیش ادامه دارد. قصد هر دو طرف بازگشت به روابطی همچون «دوران طلایی» قبل از سقوط شاه، است - البته رژیم ایران می‌خواهد که این بدون "تجاوز و زورگویی" و احترام مقابل عملی شود.

به همین دلیل این باعث تعجب نیست که یکی از مقامات بلند پایه رژیم، حسن روحانی، اعلام می‌کند که ترجیح نمی‌دهد که جان کری و دموکرات‌ها در انتخابات هفته دیگر پیروز شوند! دبیر «شورای عالی امنیت ملی»، که مسنول اصلی مذاکرات هسته‌ای رژیم است، گفت که "ما ترسی نداریم که جمهوری خواهان برنده شوند." وی افزود: "ما از دموکرات‌ها خیری ندیده ایم. نباید فراموش کنیم که اکثر تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی در دوره کلینتون بر ایران تحمیل شد." و با وجود انتقاد از سیاست‌های جورج بوش گفت: "همچنین نباید فراموش کنیم که در دوره بوش، علیرغم شعارهای بی‌پایه و تند علیه ایران، او در عمل دست به اقدام خطرناکی علیه ایران نزده است." وی افزود: "جمهوری خواهان دست کم در منطقه ما به این نتیجه

زمانی که هر کدام تکه گوشت خود را از بدن خونین عراق کنده است به دنبال عراقی دیگر روانه خواهند شد.

بر این اساس مسلم است که رژیم سرمایه داران ایران خواهان حفظ «غرور ملی»، به خصوص تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، می‌باشد. یک سال پیش، پس از توافقی که رژیم ایران با وزیران امور خارجه بریتانیا، فرانسه و آلمان به آن رسید، کمال خرازی وزیر امور خارجه گفت که این توافق به عنوان یک نقطه تعقل در روابط ایران و اروپا محسوب می‌شود و رژیم امیدوار است که آمریکا با این موضوع با «عقلانیت» برخورد کند، زیرا این توافقنامه می‌تواند صفحه جدیدی از روابط بین‌المللی را باز کند. در اصل صفحه جدیدی باز شده است - ولی فعلاً تمام جزئیات آن تدوین و علنی نشده است! با ادامه، توسعه و آشکار شدن همکاری‌های هر چه نزدیکتر این باندها و دزدهای بین‌المللی ماهیت آنان هر چه بیشتر و بهتر به توده‌های کارگر و تحت‌استثمار و ستم عراق، ایران و آمریکا، فاش خواهد شد. و راه را برای به میدان به آمدن تنها نیرویی که قادر به شکست نهایی این ائتلاف دزدان فرا ملی و بدون مرز، یعنی جنبش بدون مرز و فراملی کارگران رزمنده، را هموار خواهد کرد. مراد شیرین - ۵ آبان ۱۳۸۳

بقیه از صفحه ۱۴

در حال حاضر، سازمان اطلاعات آمریکا در حال تجدید قوای نظامی از میان افسران عالی رتبه ارتش بوده و در حال تهیه یک گروه از شهروندان سودانی ساکن آمریکا است که با رشوه خریداری شده اند. با توجه به شرایط عراق بعید به نظر میرسد که آمریکا بتواند از سربازان خود در مقیاس وسیع استفاده کند. بنابراین، به احتمال قوی آمریکا مجبور است رژیم سودان را از درون براندازد و سپس سازمان ملل را مجبور کند که برای «حفظ صلح» پشتوانه نظامی برای یک «دولت موقت» دست نشانده بفرستد. در این ضمن، بحران دارفور همواره داغ باقی خواهد ماند، تا از آن بعنوان بهانه برای تحریم بر علیه سودان و تقویت لشکریان خارجی در منطقه دارفور استفاده کند. «آش شله قلمکار آفریقا» که بوسیله قدرت های بزرگ ایجاد شده است، ادامه مییابد و مردم سودان و بقیه قاره همواره ضرر آنرا از طریق قحطی، بیماری و مرگ متحمل میشوند. ۴ اکتبر ۲۰۰۴

آموختن روش‌های «مدرن» و «پیشرفته» از اختناق را دارد؛ تا چند سالی به حیات خونین خود ادامه دهد. پس از پایان تاریخ مصرف «اصلاح طلبی» و بی اعتباری آن در نزد «امت»، این رژیم راه برون رفتی جز بهبود روابط با «شیطان بزرگ»، فروش سهام «بیت المال» به بورژوازی کشورهای دیگر - منجمله آمریکا - و روش‌های جدیدی برای مهار کردن فشارهای جنبش کارگری و توده‌های تحت استثمار و ستم، را در اختیار ندارد.

و با وجود جنگ زرگری بین حکومت‌های ایران و آمریکا، رژیم سرمایه داران ایران کمک‌های سیستماتیک خود را در حمله، اشغال و کوشش‌های «برپایی دموکراسی» در افغانستان، رسانده است. و سپس همین کار را - با اشتیاق بیشتر - در مورد عراق انجام داده است. در همایش اقتصادی میان دیکتاتوری اسلامی-نظامی سرمایه‌داران ایران و «حکومت» گردآورنده‌ی جاسوسان و نوکران امپریالیزم آمریکا در عراق، آقای خرازی پرداخت ۱۰ میلیون دلار کمک بلاعوض و ۳۰۰ میلیون دلار اعتبار به صندوق بازسازی عراق را اعلام کرد. و اکنون، پس از همکاری‌های اقتصادی با امپریالیزم آمریکا، البته اکثراً تحت پوشش «سازمان ملل متحد»، که در اصل کمیته هماهنگی کشورهای امپریالیستی می‌باشد، رژیم سرمایه داران ایران آمادگی خود را، البته با ملاحظاتی (!)، برای شرکت در اجلاس «انتخابات» (!) عراق، که در شهر شرم الشیخ مصر در ۲-۴ آذر برقرار خواهد شد، اعلام کرده است. رژیم‌های ترکیه، سوریه، کویت، اردن، و مصر، «گروه ۸» (هفت قدرت اصلی امپریالیستی و روسیه)، همراه با چین، سازمان ملل متحد، اتحادیه عرب، سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه اروپا در آن همچنین شرکت خواهند داشت! این عده، که در موارد متفاوت با ترکیب‌های مختلفی ظاهر می‌شوند، و نام خود را «جامعه جهانی» می‌گذارند، همانطور که مسایل دیگر مانند فلسطین (منجمله در همان شرم الشیخ!)، افغانستان و غیره را «حل» کرده‌اند، همانطور هم «راه حلی» برای سریعترین نحوه‌ی چپاول منابع توده‌های عراق را اتخاذ خواهند کرد. مسئله اصلی همیشه تعیین سهم امپریالیست‌ها و سرمایه داران کوچکتر دیگر کشورها، به خصوص در منطقه، از آنچه که غارت می‌شود، است. و

رقابت امپریالیستها عامل بحران اخیر در دارفور سودان

گرگوری آکسلی و لیلیا قریشی (برگردان: سارا قاضی)

هواپیماهای باربری به محل رساند. سال گذشته، در ظرف تنها چند هفته، دولت آمریکا و دولت انگلستان بیش از ۲۵۰ هزار پرسنل نظامی خود را با کل مهمات: تانک، وسایل نقلیه، هواپیما و هلیکوپتر و کل «صنایع نظامی پشتیبان» را برای جمله به عراق به محل فرستادند. پس چطور ممکن که نتوان چند صد تن مواد مورد نیاز مردم را به دارفور انتقال داد؟ حقیقت اینست که دولت آمریکا نمیخواهد از بدبختی مردم قبایل دارفور بکاهد. دقیقاً به این دلیل که از این وضعیت بعنوان بهانه برای بلوکه کردن آن کشور میخواهد استفاده کند. دولت های غربی، در پشت ظاهری سخت ناراحت از بابت «نابودی قومی» و «قتل عام»، عملاً کمکهای مالی ناچیزی کرده اند و حتی از همین مقدار هم بخش ناچیزی صرف رفع قحطی و خشونت در دارفور شده است.

حقیقت اینست که تمام توجهات «انسانی» دروغین بوش و بلر-کسانی که به خاطر حفظ موقعیت شرکت های تجاری خود، هرگز در تحمیل رنج و درد و مرگ بر مردم، مثل عراق، به خود تزلزلی راه نداده اند، اکنون به مخاطره افتاده است مسئله در واقع به خاطر حرص امپریالیستها برای سود و نفت است. امپریالیزم آمریکا به ویژه دارد از رنج و بدبختی مردمان دارفور برای اعمال تحریم اقتصادی بر سودان استفاده میکند، تا از این طریق راه را بر رقبای خود در رسیدن به مناطق نفت خیز سودان و صنایع نفتی آن بخش از جهان ببندد. تهدید تحریم، ذاتاً متوجه چین، فرانسه، هندوستان و مالایا (تمام کشورهایایی که به نفت سودان چشم دوخته اند) میباشد. همزمان، از تحریم برای گذاشتن فشار هر چه بیشتر بر دولت سودان و تحکیم پایگاه نظامی و استراتژیکی آمریکا در منطقه استفاده میشود. در شمال شرقی سودان، دریای سرخ و ترمینالهای استراتژیکی بسیار حیاتی نفت در سواحل غربی عربستان سعودی قرار دارد.

فشار شدیدی که برای تحمیل این تحریم بین المللی بر سودان وارد شده است، به اندازه کافی نشان دهنده خصلت ریاکارانه این تبلیغات برای «برخورد انسانی» دولت آمریکا است. نتیجه این تحریم اقتصادی این خواهد شد که به کل مردم سودان شرایط و وضعیتی که در دارفور حاکم است، تحمیل گردد. سودان کشوری است بسیار عقب افتاده، حتی بدون لطمات مخرب و جبران ناپذیر این تحریم، اکثریت قریب به اتفاق این مردم از شدت فقر در مرز مرگ و زندگی

در طول ماه های گذشته، بدبختی مردم استان دارفور در غرب سودان توجه بسیاری را از جانب دولت های غربی، سیاستمداران، روزنامه نگاران و رسانه ها به خود جلب نموده است. عکسهای زیادی از وضعیت دلخراش آنها و تعداد تلفات بر اثر گرسنگی، بیماری و مرگ تحمیلی بر مردم دارفور بدست «جان جاوید» میلیشای جانی رژیم حاکم بر خارتوم، در رسانه های مختلف به نمایش گذاشته شده است. این عکسها حاکی از وضعیت مصیبت بار صدها هزار مرد و زن و کودکی است که مجبور شده اند تا خانه و کاشانه حقیرانه خود را رها کرده و برای حفظ جان، در آوارگی بدنبال پناه جویی در کشورهای همسایه، مثل چاد، گشته و یا به چادرهای «رفاه انسانی» بروند.

متأسفانه وضعیتی که گریبان دارفور را گرفته، تازگی ندارد. در تمام کشورهای عقب نگهداشته شده جهان و به ویژه در آفریقا، گرسنگی، نقل مکان مردم، شکنجه، تجاوز، غارت شدن و کشتارهای دستجمعی امری عادی است. اما با این وجود به ندرت این گونه اخبار به گوش مردم دنیای غرب میرسد و باید افزود که توجه و «تصور»ی که این بار از دارفور کشیده شده، بسیار استثنایی است.

بحران حاضر در دارفور، درحقیقت خیلی وقت است که وجود دارد. از یک نقطه نظر کاملاً عملی باید گفت که مایحتاج اولیه و ضروری این مردم را میتوان نسبتاً آسان برآورده نمود. با این وجود صدها هزار انسان از گرسنگی به حد مرگ رسیده اند. نوزادان، کهنسالان، بیماران با درصدی خطرناک در حال جان باختن هستند. در برخی گزارشات از 2000 تن تلفات در روز یاد شده است. چرا در آنجا غذا یافت نمیشود؟ بهانه هایی مانند «بدی وضعیت راه ها» یا «وجود باندهای مسلح» که مانع رسیدن و پخش غذا در چادرها میشود، به سختی باور کردنی است. حقیقت اینست که غذا، آب، سرپناه و رسیدگی پزشکی را براحتی میتوان از طریق هلیکوپتر و

مجهز کرده است تا رژیم بتواند در جنگ با شورشی‌های جنوب استفاده نماید.

از طرف دیگر ایالات متحده آمریکا با استخدام سازمان‌های مزدور و از طریق دولت‌های میانجی‌گر آفریقایی، از شورشیانی که از طریق کشورهای اوگاندا، اتیوپی و اریتره عمل می‌کنند، پشتیبانی نظامی می‌کند تا از این طریق موقعیت دولت سودان را تضعیف کرده، از فعالیت مجدد مراکزی مانند «Total-Fina-Elf» (که یکی از ده‌ها هزار مرکزی است که بر فعالیت شرکت‌های چندملیتی نظاره می‌کند) در بلوک 5 جلوگیری کرده و قدرت نفوذ خود را در زمینه اختیاراتش در کشف نفت و کنترتهای تولید بالا برد. دولت آمریکا ضمن اینکه فشار نظامی و بی‌ثباتی سودان را تقویت می‌کند، مصمم است تا از تثبیت موقعیت سایر قدرت‌های امپریالیستی در رابطه با نفت آن کشور جلوگیری کند. همانطوریکه گفته شد، فرانسه علیرغم داشتن قراردادهایی که از 24 سال پیش بسته شده تا بتواند نفت تولید کرده و مردم آن کشور را استثمار کند، به خاطر جنگ در جنوب آن کشور، نتوانسته وارد عمل گردد. شرکت کانادایی «تالیمان» نیز تحت فشار شدید از طرف ایالات متحده آمریکا قرار داشته و اکنون در دادگاه آمریکا با اتهاماتی در زمینه «همدستی در جرم قتل عام و جرایم جنگ»، به خاطر عملیات گذشته آن شرکت در سودان روبرو است.

اکتشاف نفتی در سودان به دهه 1960 باز میگردد، اما صادرات نفت به تازگی یعنی از سال 1993 آغاز شد. شرکت آمریکایی «شوران» (Chevron)، پس از یک سرمایه‌گذاری یک و نیم میلیون دلاری، در سال 1985 مجبور شد سودان را ترک کند. شوران در چندین محل نفت کشف کرد، ولی در مقیاس بسیار کوچکی که کافی برای توجیه بر جا ماندن و حفظ آن امتیاز انحصاری در منطقه جنگی نبود. آنگاه که منابع نفت عظیم زیرزمینی سودان کشف شد، شرکتهای نفتی آمریکا خارج سودان بودند. تحریم آمریکا در سال 1997، هر گونه سرمایه‌گذاری آمریکایی را در سودان غیرقانونی اعلام کرد. از آنزمان تا کنون، تولید نفت سودان به 500 هزار بشکه در روز رسیده و این در مقایسه با 270 هزار بشکه در سال 2003 میباشد. میزان کنونی تا سال 2006 به راحتی میتواند به 750 هزار بشکه در روز برسد. در آنزمان منافع به جیب و کنترل منابع نفتی به دست رقبای ایالات متحده آمریکا، بخصوص چین خواهد رفت.

بسر می‌برند. تحریم اقتصادی بین‌المللی، چیز به جز به مرگ دسته جمعی کشیدن این مردم نیست.

یک بحث دیگر دولت آمریکا در دفاع از این تحریم اقتصادی، بر پایه متهم کردن دولت سودان به کشتار دسته جمعی استوار است. در جلسه شورای امنیت سازمان ملل در اوائل ماه سپتامبر این اتهام، بحث اصلی را در «منازعه» در باره سودان تشکیل میداد. هیچ‌کس راجع به نفت حرفی نزد. با این وجود، تمام اعضای حاضر بخوبی میدانستند که مسئله اصلی همین بود. حتی نمایندگان چین در این جلسه که با تندخویی تمام با تحمیل این تحریم مخالفت میکردند هم به خوبی به اصل موضوع واقف بودند. نمایندگان آمریکا اصراری داشتند که از لفظ «قتل عام» استفاده کنند، تا از این طریق راه را برای بلوکه کردن سودان و امکان دخالت نظامی در سطح وسیعی باز کنند. از لفظ «قتل عام» در مورد آلبانی‌ها هم در سال 1997 استفاده شد، تا بوسیله آن جنگ با صربستان را توجیه کنند. در حالیکه در رواندا کشوری که برای آمریکا اهمیت ناچیزی دارد. دولت کلینتون حاضر نشد کشتار آن مردم را «قتل عام» بنامد، با وجود اینکه قلع و قمع بی‌رحمانه مردم «توتسیس» به حدود یک میلیون رسید. مردم گرسنه و بی‌خانمان دارفور هم اکنون در گرو بازی سود و نفت قرار گرفته‌اند.

مبارزه برای بدست آوردن کنترل نفت سودان

در سال 1980، فرانسه در «بلوک ب» (بلوک 5 فعلی) در منطقه چاه‌های نفت سودان، حق کشف و تولید نفت را برای خود گرفت که شامل منطقه‌ای با مساحت 120 هزار کیلومتر مربع میشد و از شمال به جنوب بین «ملاکل» و «بور» و از سمت شرق تا مرز اتیوپی میرفت. تحقیقات زلزله‌شناسی فرانسوی‌ها نشان داده بود که آن بلوک پتانسیل تولید نفت بسیار زیادی دارد. در حال حاضر، گفته میشود که سودان بزرگترین منابع بکر نفت را در آفریقا دارد که حتی از منابع نفت خلیج‌گینه هم بزرگتر است. امروزه صادرات نفت 70% تولید ناخالص ملی را تشکیل میدهد. در هر حال در سال 1985، فرانسه مجبور شد که عملیات خود را در منطقه قطع کند، زیرا که جنگ بین نیروهای ارتش سودان و «ارتش آزادی بخش مردم سودان» (SPLA) داشت در میگرفت. در طول دهه‌های اخیر، امپریالیزم فرانسه مهمترین پشتیبان رژیم سودان بوده است و آنرا به سلاح، تانک، هواپیماهای نظامی و اطلاعات نظامی

نژادپرستی را بر علیه «اعراب» دامن میزنند، حمایت میکند. اما دولت آمریکا اجازه نمیدهد که مسائل مذهبی بر روی مسائل اصلی تأثیر بگذارد. دولت آمریکا نه تنها گروه نامبرده را از نظر تعلیمات نظامی، اسلحه و پول تأمین میکند، بلکه از گروه بنیادگرای اسلامی «الترابی» به نام «جنبش عدالتخواهی و مساوات» هم که پایگاهش در دارفور است، حمایت میکند. این گروه، همان جریانی است که به قدرت رسیدن «البشیر» در سال ۱۹۸۹ کمک کرد. در سال ۲۰۰۰، البشیر، الترابی را برکنار کرد و در سال ۲۰۰۱، با گروه مسلح SPLA قرارداد بست. الترابی اکنون در خارطوم زندانی است.

دیکتاتوری، ناپایداری و جنگ منطقه ای

رژیم البشیر یک دیکتاتوری تبهکار ارتجاعی اسلامی است. تاریخچه رژیم مملو از دستگیریها، شلاق زدن، قطع عضو کردن، شکنجه ها و اعدامهای مستبدانه است. دیکتاتوری حاضر، مانند رژیمهای دیکتاتوری ماقبل خود، رژیمی ضعیف و ناپایدار و کلاً متکی به حمایت قشر مسلمان ممتاز شمال کشور میباشد و با کمک دستگاه سرکوبگر ارتش و پلیس برجا مانده است.

سودان نمونه چشمگیری از «پیشرفت نامساوی و مخلوط» است. صنایع مدرن و روابط اجتماعی مدرن پا به پای اشکال مختلف اجتماعی و اقتصادی بدوی به چشم میخورد. در واقعیت چیزی بعنوان ملت سودان وجود ندارد. در شمال عمدتاً مردمان عرب زبان مسلمانی هستند که از نقاط مختلف به آنجا آمده و در مناطق بیابانی و شبه صحرائی آن خطه اسکان دارند. در خارج از شهرها هنوز قبیود عشایری بین آنها حاکم است. حتی در داخل شهرها هم قبیود عشایری هنوز وجه عمده خود را در روابط اجتماعی حفظ کرده است. سرزمین سودان از طرف جنوب تا سرزمین های «آفریقای سیاه» غیر مسلمان و غیر عرب، جایی که روابط عشایری باز هم بدوی تری در زمینه اقتصادی و اجتماعی حاکم است، کشیده میشود. جنوب سودان متحمل بدبختی های زیادی از بابت تبعیض اقتصادی، سیاسی و مذهبی وارد بر آن به نفع طبقه ممتاز حاکم در شمال شده است. شریعت (که قوانین اسلامی است) بر مسلمان و غیرمسلمان بطور یکسان حاکم است. در واقع تمام تاریخ سودان عمدتاً شامل همین تنشها و اختلافات بین شمال و جنوب بوده است، اما شروع این جنگ و ظهور SPLA به سال ۱۹۸۳ برمیگردد.

ظهور چین بعنوان یک قدرت بزرگ در پهنه جهان، تهدید مستقیمی است بر منافع امپریالیزم غرب بطور کلی و امپریالیزم آمریکا بالاخص. در سال ۲۰۰۳، در مقایسه با سال پیش از آن، واردات نفت چین به زحمت به میزان ۴۰٪ بالا رفت. در حال حاضر، چین در سطح بین المللی حدود ۵۰ پروژه اصلی نفتی و پتروشیمی در دست دارد. چین در حال حاضر، مجبور است منابع نفتی خود را محکم و در امان نگهدارد و این نیاز ضروری تنها با رقابت با آمریکا که در موقعیت غالب قرار دارد، میسر میباشد.

در حال حاضر، واردات نفت از سودان به چین به ۶٪ کل واردات نفت چین میرسد. انتظار میرود که این درصد بزودی رشد سریع داشته باشد. البته این با توجه به سرمایه گذاری چین در سطح پهنآوری در صنعت نفت سودان از دهه ۱۹۹۰ میباشد. شرکت ملی نفت چین صاحب ۴۰٪ از سهام «شرکت اقداماتی نفتی رودخانه نیل فوقانی» است. این شرکت کنترل نفت دو منطقه نفت خیز مهم در غرب منطقه رودخانه نیل فوقانی را در سودان بدست دارد. از اواسط سال ۲۰۰۵، شرکت ملی نفت چین، شروع به تولید نفت از «مخازن نفت ملوت» که در شرق رود نیل واقع است، خواهد کرد. سایر شرکت های چین هم درگیر کشیدن خط لوله ۱۴۰۰ کیلومتری از «مخازن ملوت» تا بندر سودان هستند. در این بندر، چین مشغول ساختن ترمینال بندری برای صادرات نفت است. به این ترتیب، چین تبدیل به مهمترین شریک تجاری سودان شده است. در منطقه دارفور، «شرکت ملی نفت چین» تنها شرکتی است که قراردادهای نفتی میندد.

از نظر جغرافیایی، سودان موقعیت استراتژیکی مهمی را دارد. چین در پی محکم کردن پایه های خود در سودان است. جایی که بعداً از آن بعنوان پلاتفرمی برای حمل و نقل نفت و تجارت مابین آفریقای مرکزی و خاورمیانه و خود چین استفاده خواهد کرد. وضعیت برای واشنگتن غیرقابل قبول است و چنانچه از راه دیگر نتوان به منابع نفت آن کشور دست یابد، آماده است تا سودان را به دو نیم یا چند قسمت تقسیم کند. از میان گروه های میلیشیای موجود، دولت آمریکا گروهی را تشویق میکند (به نام ارتش آزادیبخش مردم سودان SPLA) که خواهان جدایی از شمال است. علاوه بر این، آمریکا از جریان ارتجاعی، به ویژه «مسیونری های مسیحیان»ی که از جمله بانکدارهای پولدار در آمریکا بوده و در سودان سالها است که

دولت بوسیله کودتای البشیر سرنگون گشت. از آن زمان تا کنون البشیر بر مسند قدرت نشسته است.

البشیر هم مانند نیمبیری، کوشش کرده تا موقعیت خود را بوسیله سیاست های «عرب سازی» و «اسلام سازی» سودان، در نظر شمالی ها تقویت کند. این برنامه در عمل قابل پیاده شدن نیست. مردم جنوب سودان هرگز به قوانین تحمیلی شریعت تن نخواهند داد و دولت خارتوم بسیار ضعیف تر از آن است که بتواند نیروهای جنوب را با کمک ارتش شکست دهد. از طرف دیگر SPLA بعد از حدود ۲۰ سال جنگ که باعث کشته شدن قریب به ۲ میلیون نفر شده، ثابت کرده است که قدرت تصرف شمال را ندارد.

مفاد «قرارداد صلح»

تحت فشار از جانب واشنگتن، عاقبت توافقی در رابطه با جنگ جنوب اوانل امسال به امضاء رسید که بر پایه «پروتوکل ماکاوس» در سال ۲۰۰۲ تهیه شده بود. بر اساس این قرارداد، منابع نفتی سودان بطور مساوی بین دولت خارطوم و یک «دولت خودمختار» در جنوب تقسیم میگردد و قول داد شد که پس از یک دوره ۶ ساله انتقالی، رفراندومی برای استقلال جنوب برگزار گردد. چنانچه این توافق به اجرا در آید، جنوب «خودمختار» که بصورت صوری تحت کنترل SPLA میباشد، تبدیل به کشور نفتی ماهواره امپریالیزم آمریکا خواهد گشت. این قرارداد بطور قاطعانه دست فرانسه را از منابع نفتی شناخته شده در آن منطقه کوتاه و قسمت عمده آنرا تقدیم شرکت های آمریکایی میکند. اما تعیین کنندگان استراتژی آمریکا به این اندازه قانع نبوده و دارند برای کسب کنترل بر زمین های وسیعی تر اقدام میکنند که شامل سه استان مرکزی سودان هم میشود.

در هر صورت، هیچ چیز کمتر از کنترل کامل بر سودان، طمع شرکت های نفتی و تعیین کننده های استراتژی نظامی ایالات متحده آمریکا را سیراب نمیکند. هدف حقیقی آنها این است که یک «تغییر رژیم» ایجاد کنند. امپریالیست های آمریکا امیدوارند که از طریق ایجاد بی ثباتی سیاسی و اقتصادی و حمایت هر گروه مسلحی که آماده باشد تا با دولت خارتوم بجنگد، رژیم فعلی را از پای درآورده و سرنگون کنند. نشان دادن رژیم دست نشانده آمریکا در قدرت، درهای منابع وسیع نفتی سودان را بر روی شرکتهای نفتی آمریکایی و به قیمت ضرر رقیبای آنها باز میکند. انگلستان و نروژ به امید اینکه در آینده بتوانند در تقسیم غنایم شریک شوند، در حال حاضر دارند از

طبقه حاکم و دستگاه دولت ضعیف خارتوم هرگز نتوانسته اند این کشور را یکپارچه و قدرت مرکزی را بر کل کشوری که عقب افتاده ترین بخش آفریقا است، مستولی نمایند. در دهه ۱۹۸۰ در دوران دیکتاتوری «نیمبیری» که در سال ۱۹۶۹ به قدرت نشانده شد، ارتش سودان بیش از ۵۰ هزار سرباز نداشت. در حالیکه جمعیت کشور به ۳۸ میلیون رسیده بود. بی ثباتی آن دیکتاتوری را این طور میتوانیم خلاصه کنیم که بین ۱۹۶۹ و ۱۹۸۵ زمانیکه بوسیله اعتصاب عمومی شورشیان در خارطوم و امدرمان عاقبت سرنگون گردید، بر علیه اش ۲۵ بار کودتا شده بود که ۱۸ بار آن در ۶ سال اول صورت گرفت. یکی از این کودتاها از جانب چپی ها طراحی شده و بوسیله حزب کمونیست در ماه ژوئیه سال ۱۹۷۱ حمایت گردید. «نیمبیری» از آن کودتا جان سالم بدر برد و اقدام به نابودی حزب کمونیست کرد. حزب کمونیست، علیرغم حضور ارتجاعیون اقتدارگرا «برادری اسلامی» در دولت، در ابتدا از «نیمبیری» حمایت کرد. «برادری اسلامی» خود در سال ۱۹۷۶ بر علیه او کودتا نمود.

نیمبیری که با نارضایتی های فزاینده اجتماعی روبرو بود، کوشید تا در دارفور و در جنوب با «تقسیم بندی» مجدد زمین، بین اقلیت های مختلف ملی و عشایر اختلاف ایجاد کند. جنوب نیز بوسیله ورود ۳۰ هزار پناهجوی مسلح اوگاندایی که پس از سقوط ایدی امین به سودان رفته بودند، بی ثبات شده بود. ناآرامی در میان ارتش سودان در حال رشد بود، بخصوص در میان ارتشبانانی که اهل جنوب بودند. در سال ۱۹۸۳، نیمبیری موجی از دستگیری رهبران اوپوزیسیون را در جنوب دامن زد و به ارتش شورشیان در «بورا» دستور داد تا جنوب را ترک کنند و قرار بود تا آنها را با ارتش شمال که طرفدار دولت بودند، جایگزین کند. آنها حاضر به ترک جنوب نشدند و نیمبیری به ارتش خود دستور داد تا آنها را سرکوب و نابود کند. در نتیجه، شورش و ترک خدمت در تمام شهرهای جنوب که پادگان داشتند، بیرون زد و در نهایت منجر به شکل گیری SPLA به رهبری سرهنگ «جان گاراگ» گردید.

یکسال بعد از اعتصاب عمومی سال ۱۹۸۵، انتخابات قانون اساسی سازماندهی شده و دولت صادق المهدی بروی کار آمد. جنگ در جنوب همچنان ادامه یافت. صادق المهدی قول داد تا به تحمیل های «شریعت» رسیدگی کند، اما به قول خود وفا نکرد. گروه SPLA شهر «بور» در جنوب را تصاحب کرد. در سال ۱۹۸۹، عاقبت

دولت فرانسه خواهان یک قرارداد صلح در سودان است که به فرانسه اجازه استثمار مناطق نفتی بلوک ۵ را بدهد و درک میکند که بر اساس توافقات جدید و با توجه به موقعیت آمریکا در جنوب و علاوه بر آن رشد چین در آن منطقه، فرانسه از هرگونه پیشرفتی در آن کشور باز داشته میشود. بخشی از حوادث دارفور، همانند برخی دیگر از اختلافات مسلحانه در سایر کشورهای آفریقا، ناشی از مبارزه میان امپریالیزم آمریکا و فرانسه است؛ مبارزه ای که در آن فرانسه نقداً خیلی باخته است.

اساساً سیاست آمریکا در رابطه با سودان مانند سیاست آن با لیبی و عراق پیش از جنگ است که شامل تحریم اقتصادی است و سپس برداشتن تحریم اقتصادی در حالیکه به یک تحریم همه جانبه و حمله نظامی مستقیم تهدید میکند. البشیر همانطوریکه در مفاد سخاوتمندانه پروتوکل ماکاوس ملاحظه میشود، سعی دارد تا به مطالبات واشنگتن تن در دهد. این پروتوکل یکسوم کشور را تحت کنترل آمریکا درمیآورد. در زبان ریاکارانه دیپلماسی بین المللی، جنوب سودان میباید تحت «رهبری فعال آمریکا» در آمده تا بخشی از «توجه دائم بین المللی» بر آن حاکم گردد و این امر برای «تضمین صلح» لازم است. ولی، همانطوریکه در باره صدام حسین و «بازرسان سلاح» دیدیم، سازش های جدید و باز هم فلج کننده تری مطالبه میگردد. در مورد لیبی، تعیین کنندگان استراتژی امپریالیزم آمریکا مایلند تحریم برداشته شود، اما بشرط اینکه بتوانند بر نفت و خطوط مهمات رسانی سودان جنگ اندازند.

با توجه به وضعیت چین که از آشوب بین فرانسه و آمریکا دارد سوء استفاده میکند تا بتواند بر سرزمین های نفت خیز سودان دست یابد، اهداف آمریکا تنها از طریق سرنگونی دولت البشیر و جایگزین کردن آن با رژیمی که بخواهد منافع آمریکا را تأمین کند، ممکن خواهد بود. اقدام به کودتای ۲۴ سپتامبر هم کار عناصر نزدیک به الترابی و گروه JEM بود. حتی اگر الترابی در کودتا پیروز میشد، حفظ قدرت برایش با توجه به دشمنی موجود نسبت به او در سطح پایتخت، بعید به نظر میرسد. آمریکا هم بخاطر ارتباط او با بن لادن و معروف بودن به یک رهبر بنیادگرای اسلامی، نمیتوانست از او دفاع کند. واشنگتن مایل است تا از حمله JEM در دارفور حمایت و آنرا تشویق کند تا از این طریق رژیم فعلی را با مشکلات بیشتری روبرو سازد. اما حمایت آمریکا از JEM فراتر از این نمیتواند برود.

بقیه در صفحه ۹

استراتژی آمریکا حمایت میکنند. تونی بلر نقداً اعلام نموده که آماده است تا ۵۰۰۰ سرباز به سودان بفرستد. البته تمام اینها رسماً تحت عنوان «کمکهای انسانی» و «حفظ صلح» صورت میگیرد؛ البته قنرتهای بزرگ هرگاه که خود را آماده غارت کردن یا جنگ در جایی میکنند، این روش متداولشان است!

درگیری اخیر در دارفور، با توجه به عواقب فاجعه آمیز خشکسالی و قحطی، برخلاف سابقه جنگ شمال و جنوب سودان است. دو جنبش مسلح جداگانه بر علیه دولت خارتوم در حال مبارزه هستند. «ارتش آزادیبخش سودان» (SLA) در جنوب، متحد SPLA است. دولت آمریکا به این سازمان کمک مالی و نظامی کرده است. سپس گروه JEM است که در پیوند با الترابی است و نیز از حمایت آمریکا بهره برده، علیرغم اینکه بوسیله بنیادگرایان اسلامی اقتدارگرا رهبری میشود. الترابی یکی از پشتیبانان بن لادن بوده و برای حمله سال ۲۰۰۱ او به مرکز تجارت جهانی، بن لادن را مورد تشویق قرار داد. البشیر از گروه «جان جاوید» با سلاح و کمک مالی حمایت میکند. این گروه حملات مرگبار خود را با کمک ارتش بر علیه دهکده هایی که از SLA و SPLA حمایت میکنند، پیاده کرده و زمین های آنها را نابود نموده، محصولات کشاورزی و دامهای آنها را میرباید. حملات «جان جاوید» معمولاً درست قبل از حمله هوایی ارتش صورت میگرفت. برای مثال هواپیماهای دولتی در تابستان ۲۰۰۳، بطور مرتب شهرهای «التینا»، «کورنوی» و «کوتوم» را در شمال دارفور بمباران کردند. کوتوم سه روز پس از ترک محل بوسیله اپوزیسیون مسلح بمباران گردید. قطعنامه ۱۵۵۶ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر تحریم سودان، مگر اینکه دولت سودان «جان جاوید» را خلع سلاح کند، هیچ تأثیری در امر نداشته است. فقط باعث تحکیم قوای البشیر در منطقه شده و «جان جاوید» را نیز درون این قوا ادغام کرد.

رژیم های چاد و لیبی هم از حمایت دارفور بهره میبرند. سرزمین زغوی بین سرحدات سودان و چاد مشترک است و این قومی است که پایه اصلی قدرت «ادریس دبی» دیکتاتور حاکم بر چاد است و قبل از این هم پایه اصلی قدرت دیکتاتوری «هیسنه هابره» بود. در نتیجه عواقب این رویدادها در دارفور تأثیر مستقیم بر سرنوشت رژیم چاد دارد. رژیم لیبی که بر سر سرحدات مشترک خود با چاد، با رژیم چاد اختلاف دارد، در رویدادهای اخیر دارفور دست داشته و سعی دارد تا «ادریس دبی» را از قدرت بیاندازد.